ایران

صاحب امتیاز:
خبرگزاری جمهوری اسلامی
مدیر مسئول: محمدحسن روزی‌طلب
جانشین مدیر مسئول و سردبیر: کمیل نقی‌پور

تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
پیامک: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی / نشانی: تهران خیابان خرمشهر،شماره ۲۰۸
صندوق پستی: ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵ / امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰
چاپ: چاپخانه‌های همشهری، شرکت چاپ جام‌جم
سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۵-۸۸۵۴۸۸۹۲
http://irannewspaper.ir

اذان ظهر ۱۲/۱۳ | اذان مغرب ۱۷/۳۳ | نیمه شب شرعی ۲۳/۲۹ | اذان صبح فردا ۵/۴۵ | طلوع آفتاب فردا ۷/۱۴

سخن روز

حضرت امام رضا(ع):
دوستداران و شیعیان ما را امامی است و تمامت وفای به عهد و نیکویی انجام دادن آن، زیارت قبر ایشان است.

وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۲۲

همیشه نقش اصلی بودم

مینا جعفرزاده: یادش بخیر چه سریال‌های خوبی بازی کردم؛ همیشه نقش اصلی بودم و هیچ وقت هم در حاشیه نبودم. اخیراً کارهای زیادی به من پیشنهاد شد اما نقش‌ها در حد سه چهار روز بود که من قبول نکردم. فقط یک کار کوتاه پذیرفتم که به کارگردانی شهرام عبدلی بود آن هم به خاطر ارادتی که هر دو به هم داریم پذیرفتم تا کارش راه بیفتد. از خرداد ماه امسال دیگر برای تلویزیون کاری نکردم. من در گذشته سریال‌های خوبی بازی کردم. الان همین در حاشیه بودن‌ها را به دو دلیل قبول نمی‌کنم. اول اینکه از لحاظ مالی ارزش ندارند و دوم اینکه کارهایی نبودند آدم وقتش را صرفشان کند.

بخشی از سخنان بازیگر پیشکسوت تلویزیون در گفت‌وگو با ایسنا

سیر نمی‌شوم ز تو، ای مه جان فزای من
جور مکن جفا مکن، نیست جفاسزای من
با ستم و جفا خوشم، گرچه درون آتشم
چونکه تو سایه‌افکنی بر سرم ای همای من

مولانا

نـــگاره
احمدرضا سهرابی

حق وتو

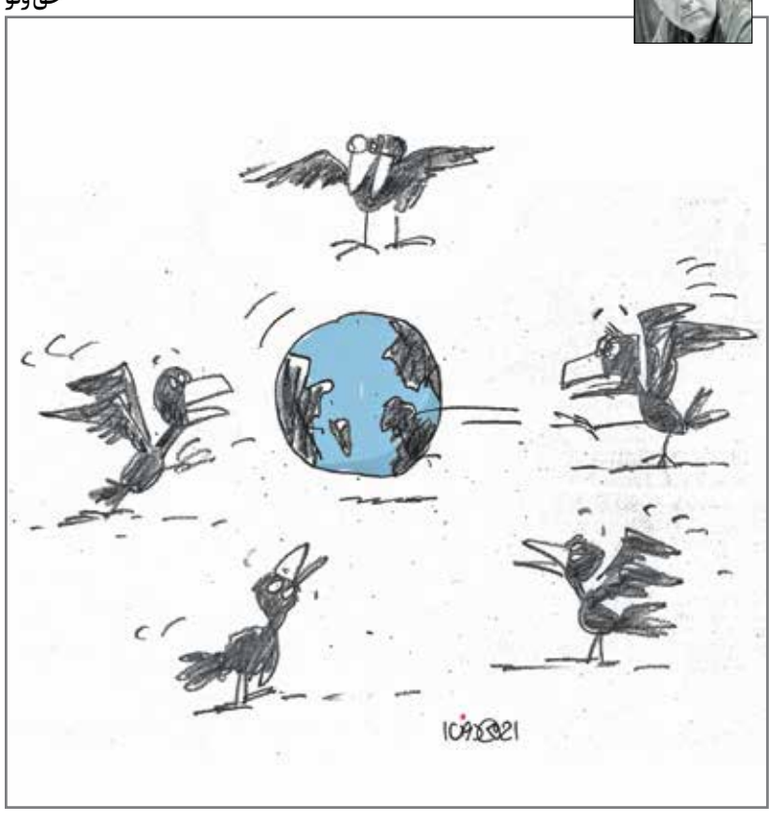

فضای مجازی

اخبار مجازی حوزه فرهنگ و هنر اختصاص دارد به سالروز تولد جمال‌زاده نویسنده نام‌آشنای ایران، انتشار کتاب «دهکده فراموش شده» نوشته جان اشتاین‌بک و بخش «انتخاب مردمی» بیستمین دوره جشنواره کتاب و رسانه و همچنین شکایت در دادگاه فدرال، از تابلونقاشی ون‌گوگ.

■ یاد

۲۳ آذرماه مصادف بود با سالروز تولد، سید محمدعلی موسوی جمال‌زاده اصفهانی نویسنده و مترجم معاصر ایرانی. نویسنده‌ای که او را پیشتاز قصه‌نویسی معاصر، پدر داستان کوتاه در زبان فارسی و آغازگر سبک واقع‌گرایی در ادبیات فارسی می‌دانند. جمال‌زاده در خانواده‌ای مذهبی در اصفهان به دنیا آمد. او فرزند سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی بود. واعظ اصفهانی در اصفهان زندگی می‌کرد، اما غالباً برای وعظ به شهرهای مختلف سفر می‌کرد. او نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی را با عنوان یکی بود و یکی نبود در سال ۱۳۰۰ در برلین منتشر ساخت. جمال‌زاده در سال ۱۹۶۵ نامزد جایزه نوبل ادبیات شد. جمال‌زاده در پاییز ۱۳۷۶ پس از آنکه از آپارتمانش در خیابان «رو دو فلوریسان» ژنو به یک خانه سالمندان منتقل شد درگذشت. بنا بر نوشته ثبت شده در کنسولگری ایران، پس از درگذشت او ۲۶ هزار برگ از نامه‌ها، دستنوشته‌ها و عکس‌های او در خانه‌اش به سازمان اسناد ملی تحویل داده شده است. او هفدهم آبان ۱۳۷۶ در شهر ژنو کنار دریاچه لمان درگذشت.

■ نما و رسانه

چهل و ششمین جشنواره فیلم گوتنبرگ بخش ویژه‌ای تحت عنوان قصه‌هایی از ایران را به نمایش آثار سینمای ایران اختصاص داده است. در این رویداد سینمایی که از تاریخ ۲۷ ژانویه تا ۵ فوریه (۷ تا ۱۶ بهمن) در سوئد برگزار خواهد شد در بخشی با عنوان قصه‌هایی ازایران، فیلم‌های سینمایی «خرس نیست» ساخته جعفر پناهی، «تفریق» ساخته مانی حقیقی، «شب، داخلی، دیوار» ساخته وحید جلیلوند و سه مستند «چطور جرأت می‌کنی چنین آرزوی مزخرفی داشته باشی» ساخته مانیا اکبری (انگلستان/امریکا/ایران)، «جمعه می‌بینمت رابینسون» ساخته میترا فراهانی (فرانسه/سوئیس/ایران/لبنان) و «همه چیزی که می‌بینی» ساخته نیکی پدیدار و محصول هلند در این رویداد به نمایش گذاشته می‌شوند.

■ کتاب و ادبیات

کتاب «دهکده فراموش شده» نوشته جان اشتاین‌بک به‌تازگی با ترجمه یوسف نجفی جابلو توسط انتشارات طاق منتشر شده است. این داستان در میان کوه‌های سر به فلک کشیده مکزیک، زندگی بومیان باستانی در خلال هزاران سال را که گاهی دستخوش تغییر ناچیزی می‌شود و هم‌اکنون از ورای شهرهای منطقه، از مدرسه و آزمایشگاه‌ها، افکار نو و مهارت‌های فنی نوینی به‌سوی دهکده دوردست سرازیر می‌شود روایت می‌کند و به‌دنبال رودررو شدن افکار کهنه و نو با یکدیگر است تا تحولی در دهکده رخ دهد. این کتاب در ۸۴ صفحه، شمارگان ۳۰۰ نسخه عرضه شده است.

بخش «انتخاب مردمی» بیستمین دوره جشنواره کتاب و رسانه آغاز به کار کرد. جشنواره کتاب و رسانه بخش «انتخاب مردمی» را با هدف توجه بیشتر به اثرگذاری آثار در افکار عمومی و کارکرد ترویجی آنها در این دوره از جشنواره راه‌اندازی کرده است تا این جایزه بر اساس تصمیم و داوری مردم انجام شود. پنج اثر از میان آثار ارسالی به بیستمین دوره جشنواره کتاب و رسانه بر اساس نظر شورای سیاستگذاری جشنواره، ملاک‌های حرفه‌ای لازم را دارا بوده‌اند و هم‌اکنون در معرض انتخاب مردم قرار گرفته‌اند.

■ تصویر و نگاره

بر اساس شکایت اخیر مطرح‌شده در دادگاه فدرال، تابلونقاشی ون‌گوگ که در مؤسسه هنر دیترویت به نمایش گذاشته شده، سرقتی است. به گزارش گاردین، شکایت در ارتباط با اعلام سرقت تابلوی ون‌گوگ، روز سه‌شنبه توسط «Brokerarte Capital Partners» و مالک انحصاری آن با نام گوستاو سوتر که یک مجموعه‌دار هنری برزیلی است، مطرح شد. این ادعا حاکی از آن است که مؤسسه هنر دیترویت (DIA) این نقاشی را از فردی ناشناس که مالک قانونی آن نیست، برای نمایش قرض گرفته است.

بر اساس آمار ارائه‌شده توسط انتشارات «پنگوئن رندوم هاوس»، در روز نخست انتشار کتاب خاطرات شاهزاده هری در مجموع ۱,۴۳۰,۰۰۰ نسخه در ایالات متحده امریکا، کانادا و بریتانیا فروخته شده است. این کتاب خاطرات با عنوان «Spare» منتشر شده است و در روز نخست انتشار در بریتانیا ۴۰۰,۰۰۰ نسخه از آن به فروش رسید و رکورد بیشترین سرعت فروش یک کتاب غیرداستانی در بریتانیا را شکست. کتاب خاطرات چالش‌برانگیز شاهزاده هری که با عنوان «Spare» منتشر شده است از همان هفته‌های پیش از انتشار رسمی به موضوع خبرساز رسانه‌ها تبدیل شد. این اثر غیرداستانی روز سه‌شنبه به‌طور رسمی روانه بازار شد. در این کتاب خاطرات افشاکننده، ادعای دعوای فیزیکی هری و برادرش ویلیام مطرح شده است.

روایت‌های خانم آقای او

زنیت داشتن در ربع مسکون

طنز

ریحانه ابراهیم‌زادگان
شاعر و طنزپرداز

سرظهری، صدای وانت سبزی‌فروش، چرت نیمروزمان پاره کرد و فکری شدیم قورمه سبزی بار کنیم تا آقای او کیفور شود. یک خروار سبزی ابتیاع کردیم. مجمه گذاشتیم و نشستیم آسه آسه به پاک کردن و نرم نرمک یک تصنیفی را غلط غولوط زمزمه می‌کردیم که صدای زنگ بلند شد. هول هولکی دستمان را با گوشه دامن‌مان پاک کرده درگشودیم.

عیال همسایه آن‌وری با جوجه ترمیناتورش پس در ایستاده بود چیتان فیتان کرده. دیدیم این پا آن پا می‌کند که بفرما بزنیم؛ گفته نگفته نیشش باز شد و خودش را پرت کرد داخل و روی مبل ولو شد. همین جور که ناخن‌های لاک زده‌اش را توی هوا می‌رقصاند، گفت: «واه... شما هنوز سبزی پاک می‌کنید؟» منتظر جواب نماند ادامه داد که ما می‌رویم از هایپر سبزی را آماده ابتیاع می‌کنیم. فراغت این کارها را نداریم.

حالا ما روی گفتن نداشتیم که فی‌المثل اتم می‌شکافید مجال سبزی پاک کردن ندارید؟ زبان گزیدیم صدایمان درنیاید، تلخ تلخ هی لبخند ژوکوند تحویلش دادیم.

چایش را که یک نفس هورت کشید، گفت: چایی را کی بهتان انداخته؟ بوی نا می‌دهد. «ماپوکر فیس نگاهش کردیم که چای لاهیجان است، به آداب و قاعده دم می‌کنیم روزی سه نوبه روحمان روشن می‌شود از عطرش. باز نگفتیم.

یکهو ترمیناتورش از روی میز جست زد دسته کلیدش بردارد، خانم توی هوا قاپیدش. حلقه کلید دور انگشتش چرخاند لب غنچه کرد که: نه ماندارین جان این گم بشود خداتومن باید بدهیم نمایندگی سوئیچ بگیریم برای اتولمان.» ماندارین جان صدا کرد لاکن زل زده بود حق چشم ما که مطمئن باشد ملتفت شدیم. آن وسط‌ها هم یک چیزهایی - بی‌ربط - به هم می‌بافت و دست‌هایش را توی هوا تکان می‌داد و دوازده تا النگویش جرینگ جرینگ کشیده می‌خواباندند توی گوشمان و قاه‌قاه می‌خندید و منظره پیش رویمان تا ته لوزه و دندان‌های یکی درمیان پوسیده‌اش بود... خدا از سر تقصیراتمان بگذرد.

سرتان درد نیاورم همینجور که یک وجب لچک پلنگی‌اش روی سرش الکی اینور آنور می‌کرد، گفت: صبح وقت ژلیش داشتم، یک ساعت دیگر ماندارین جان کلاس پیانو دارد. وقت سر خاراندن نداریم ولی گفتیم بیاییم ببینیم تان و برویم.»

توی دلمان گفتیم «باشه» وشینش را مشد دگفتیم لااقل دلمان خنک شود. دست ترمیناتور خانم را گرفت و رفت و پس سرش دقّی در را کوبید...

باری... استکان‌ها را گذاشتیم زیر آب جوش، جای ماتیک زرشکی عیال همسایه‌رویش نماسد، دوباره نشستیم به چیدن سروته تره‌ها.

توی سرمان فکر و خیال می‌چرخید که مگر هایپر بلد است وقت پاک کردن سبزی قورمه زیر لب آواز بخواند که خورش وقت جا افتادن جای قل قل، چهچه بزند؟ بوی شنبلیله که شنیدن ندارد، بوی عشق است که توی خانه می‌پیچد و اهل خانه از سر کوچه می‌فهمند شام قورمه سبزی داریم. هایپر که عاشق نیست عشق بپاشد روی خورش.

گفتیم آب خورش را زیاد کنیم شب یک بشقاب بفرستیم خانه همسایه آن‌وری که شام بی‌عشق هایپر را نخورند.

لاکن زنیت داری تازه تازه عار نسوان مملکت شده، این نسوان خارجکی کلاه زنیتشان بد جوری سر معرکه است.

یک نوبه زد به سرمان ملحفه عوض کنیم، با عطر و گلاب بشوییم تا زیر تیغ آفتاب فوراً خشک شوند، نوبه قیلوله از رختخواب عطر خوش بلند شده اهل خانه محظوظ شوند.

زن بودن به انضمام همین مشغولیات خوش است.

از کار و بار فارغ شدیم گفتیم خودمان را به یک لیوان چای پررنگ و نبات زعفرانی سقایت کنیم لاکن برق این ماسماسک وامانده اغفال‌مان کرد. فوقع ما وقع...!

فضای مجازی کانهو سیاهچاله مارا در خود بلعید، حساب و کتاب زمان از دستمان در رفت.

تازگی‌ها بین دوتا آکتور خارجکی که از قضا زن و شوهرند، افتراق افتاده، مشاجره بالا گرفته، بلانسبت شماکارشان به عدلیه کشیده، یک ربع مسکون، معطل ماوقع را پور تشان مانده.

می‌گویند عیال جناب جانی دپ، خانوم امبر هرد بعض مانباشد خیلی هم خوش بروروهستند، لاکن اعصاب درست و حسابی ندارند، حکماً ناخوشند. تیزی کشیدند انگشت شوهرشان را قطع کرده‌اند، نصفه شب نجاست مالیده‌اند به ملحفه‌ها...

گلاب به رویتان دلمان آشوب شد. ماسماسک وامانده را پرت کردیم یک کنجی، اشتهایمان کور شد. چای را دست نخورده برگرداندیم توی قوری.

فکری شدیم عیال جانی دپ، فردای قباحتشان چطور ملحفه‌ها را شسته‌اند که چند شش نشود. شما بگو، زن لایعقل یک لحظه از خاطرمان رفت؟ نرفت!

پا شدیم ملحفه‌های عاطروطاهر را بندایوان جمع کردیم، کشیدیم روی لحاف و بالش‌ها، بلکم عطر و گلاب، نحوست راپورت‌های بی‌ربط این ماسماک وامانده از سرمان بپراند. این هم از احوال قوس و قزح زنیت در رینگه دنیا. القصه زیاده گفتیم که مؤید فرمایشات‌مان باشد بعض شما نباشد به زنیت و سلیقه و فهم و کمالات خودمان کم دیده‌ایم.

آیا کسی پشت درهای کمپ منتظر است؟

پیشنهاد

سپیده شریعت‌رضوی
روزنامه‌نگار

«مِی و میخانه مست و می‌کشان مست/ زمین مست و زمان مست آسمان مست/ نسیم از حلقه زلف تو بگذشت/ چمن شد مست و باغ و باغبان مست.» قرار نیست درباره علی‌اصغر شاه‌زیدی اولین خواننده این شعر صحبت کنیم. حتی نمی‌خواهیم درباره همایون شجریان که این شعر را خوانده یا کاراکتر بچه در مهمونی که ویدیو آن هم وایرال و دیده شد، حرف بزنیم. کسانی که در زمینه آواز دستی بر آتش دارند، می‌گویند صدایش خش دارد اما نمی‌پرسند چرا؟ با وجود صدای خش‌دار این شعر را خواند و انصافاً نفس گرمی هم داشت. همه افراد حاضر در سوله ساکت بودند تا صدایش را بشنوند؛ صدای کسی که اگر اسمش را در اینترنت سرچ کنیم، مطالب زیادی از او یافت می‌شود چرا که همزمان نویسنده و استاد دانشگاه بوده است، اما دست روزگار سرنوشت او را به اینجا گره زده. منظور از اینجا (سراب نیلوفر) است؛ یکی از کمپ‌های ترک اعتیاد ماده ۱۶ که در شهر کرمانشاه قرار دارد. فکر نمی‌کردم که ساعت ۹ شب وقتی از ۳ در که با قفل کتابی بسته می‌شود و یک نفر مسئول دائم دارد، عبور کنم با سازه‌هایی مواجه شوم که معتادان حاضر در کمپ ساخته بودند؛ قایق‌های چوبی در سایزهای مختلف به قدری زیبا و تمیز کار شده بود که می‌توانست بیرون از اینجا با قیمت بالا برای فروش گذاشته شود. پس از عبور از راهرو که عکس یادگاری برخی از افراد حاضر در کمپ روی دیوارهای آن به چشم می‌خورد، وارد سوله یعنی محل استراحت افراد حاضر در کمپ شدم؛ جایی که مردان از هر سنی مشغول تماشای مستند «هیچ‌کس منتظرت نیست» بودند؛ اثری که برای دومین بار پس از کمپ نگهداری زنان آسیب دیده در مشهد با نام حیات جاودان، در یک کمپ ترک اعتیاد و برای اولین بار در مرکز نگهداری درمانی و کاهش آسیب مردان به نمایش درمی‌آمد. با وجود اینکه مخاطب اصلی مستند، تصمیم‌گیران حوزه آسیب‌های اجتماعی هستند اما شاید نمایش واقعیت عینی در برابر دیدگان کسانی که درد اعتیاد را چشیده‌اند، می‌تواند آنها را با خود واقعی‌شان روبه‌رو کند. سالن تاریک و تشخیص حالت چهره افراد هنگام تماشای سکانس‌های مختلف مستند برایم سخت بود اما آنچه توجهم را جلب کرد، دقت افراد هنگام تماشای اثر و سکوت محض در سوله بود؛ واکنشی که تیم پخش و سازنده اثر حتی تصورش را هم نمی‌کرد از افراد حاضر در این کمپ بگیرد چه بسا آنکه مرد هم باشند چراکه «هیچ‌کس منتظرت نیست» قصه زنانه و بیشتر مادرانه دارد و شاید درک آن برای مردان سخت باشد اگرچه درد مشترک آنها با شخصیت‌های حاضر در مستند یک چیز است؛ اعتیاد. آسیبی که به آن، بلای خانمان‌سوز می‌گویند و مسیر بازگشت به زندگی عادی و خانواده پس از این آسیب بسیار دشوار اما امکانپذیر است. برای این امر تنها باید خواست و باور داشت که برخلاف نام فیلم، کسی پشت درهای کمپ منتظرشان است. آنچه در ابتدای یادداشت مطرح کردم پس از تماشای «هیچ‌کس منتظرت نیست» اتفاق افتاد؛ زمانی که حاضران در سوله که نزدیک به ۳۰۰ نفر می‌شدند، بعد از نمایش این اثر با تشویق یک دقیقه‌ای اعلام رضایت کرده و یکی از دوستان خود را معرفی کردند تا آواز بخواند. غیر از شعری که از سرخوشی خوانده نشد و هزاران درد در پشت آن پنهان بود، نگاه گذرا به چهره تک‌تک افراد حاضر در سوله مرا به فکر فرو برد. اینکه هرکدام از این مردان چه قصه‌ای دارند و چرا اینجا هستند؟ آیا فرزندان‌شان از محل زندگی آنها آگاه هستند؟ اساساً خبر دارند زنده‌اند یا مرده؟ آیا در برخورد با افراد معتاد و آسیب‌دیده مواجهه انسانی صورت می‌گیرد یا راه‌حل‌های کوتاه‌مدت مبتنی به اجبار و زور برای رهایی آنها از مواد مخدر به کار گرفته می‌شود؟ آیا به انتخاب راه‌هایی با مسیرهای سخت‌تر اما با دوام‌تر فکر می‌شود؟ حقیقتاً می‌توان پرسش‌های بیشتری را مطرح کرد اما پاسخی برای آن وجود دارد؟ کدام نهاد مسئول که تعدادشان در زمینه کاهش آسیب کم هم نیست، از پس پاسخگویی برآمدند؟ نکنه اینجاست که به‌نظر می‌رسد گاهی منفعت اقتصادی طرح‌های کوتاه‌مدت و کم‌بازده ترک اعتیاد به برخورد انسانی با این افراد می‌چربد. ما به سپیده علیزاده‌ها که در این مستند برای بازگشت زنان به زندگی و رقم زدن حال خوب آنها تلاش می‌کنند، بیشتر نیاز داریم؛ افرادی که با فعالیت‌های خود کمک بیشتری به بازگشت آسیب‌دیدگان به جامعه می‌کنند. همچنین به نهادهای مردمی‌ای نیازمندیم که پاسخگویی را اولین اصل قرارداده و آن را وظیفه خود بدانند. هنگام خروج از کمپ نگاه یکی از مردان توجهم را جلب کرد؛ نگاهی که آمیخته با دلتنگی، یأس و امید به‌صورت همزمان و بیرون آمدن از محل زندگی جدیدش را فریاد می‌زد.

نقش مخدوش «مادر» در فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی

یادداشت

جبار آذین
منتقد سینما

حاصل تکه پاره شدن فرهنگ و هنر و به تبع آن امکان مادی و معنوی کشور توسط سیاست و ثروت و قدرت به دو گونه آشتی‌ناپذیر و ضدملی «فرهنگ و هنر رسمی و سفارشی» و «فرهنگ و هنر ملی و مردمی» که پیامد نگاه و زندگی اشرافی و طبقاتی و دور شدن اهداف و برنامه‌های فرهنگی و هنری از فرهنگ و زندگی و خواست و سلیقه مردم و اداره امور فرهنگی و هنری و سینما و صداوسیما توسط مجریان سیاسی دولت‌ها که فاقد دانش و تخصص و تعهد فرهنگی و اجتماعی‌اند، نابسامانی و آشفتگی، هدر رفت بیت‌المال، تهی شدن تولیدات هنری، سینمایی و سیمایی از مضامین و محتواهای منطبق بر نیاز و انتظار مردم، از واقعیت‌ها و مسائل، مشکلات و باورهای اجتماعی، گسترش تضادهای طبقاتی و فقر و فساد و انحراف است. بنا داشتم به یاد و احترام و عزت و شرافت و قداست و حرمت مقام زن و مادر، یادداشتی بنویسم، ولی وقتی قطار لکنته تولیدات هنری و فرهنگی بویژه سینمایی و تلویزیونی را از نظر گذراندم، باز هم بر این نکته بارها گفته و نوشته شده که نتیجه فقر آثار هنری شایسته و درخشان درباره منزلت زنان و مادران است، متوقف شدم. چرا که از بدو تولد و راه‌اندازی سینما و تلویزیون در ایران تاکنون، به جز مواردی اندک، در میان هزاران فیلم و سریال، از تصاویری واقعی، شفاف و کامل و امیدوارانه زنان و مادران، اثری نیافتم و آنچه هم در آثار زن محور بهرام بیضایی و فیلم‌هایی مانند مادیان و... دیدم، همچنان زنان، جنس دوم با چهره‌هایی زخمی از سلطه تفکرات زشت پدر و مردسالاری و تحقیرهای اجتماعی بودند. تولیدات هنری و سینمایی و تلویزیونی ما پر از تصاویری از زنان ستم دیده و مظلوم، رنج کشیده، تحقیر شده و ناتوان، عروسک‌های بزم آفرین و موجودات منحرف، ظلم پیشه و مخرب زندگی‌هاست و از نمایش سیمای واقعی، زیبا، توانا، قدرتمند، تأثیرگذار، سازنده و تحول آفرین و انسان‌ساز خبر و اثری نیست. زنان فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی، کلفت، کارگر، کتک خور، منحرف، طماع، تجمل‌گرا و مخرب‌اند. برای نمونه نگاه کنید به سریال در حال پخش «تمام رخ». اغلب زنان این سریال، مال‌پرست، فریب‌خورده، نابودگر خانواده، هوس‌باز، فریبکار و... هستند. آیا به راستی تمام زنان و مادران ایرانی اینگونه‌اند یا این فقط نیمی از تمام رخ اندکی از آنها است؛ نیم رخی نازیبا و ناپسند و نادرست، پس نیم رخ نیک و جذاب و زیبا و توانا و متعالی مادران فداکار، همسران وفادار و زنان سازنده کجا است. غریب و مغفول آثاری است که به همت هنرمندان متعلق به بخش اصلی فرهنگ، یعنی هنر و فرهنگ ملی و مردمی می‌خواهند تصویرگر تمام رخ امیدآفرین انسان‌ها و زنان ایران زمین باشند، لیکن مدافعان و ترویج‌گران نگاه هنر و فرهنگ رسمی، مجال کار و فعالیت را از آنان سلب کرده و به دست و جیب خودی‌نماها سپرده‌اند. با این اوصاف، هنرمندان و هنرهای راستین، چه زمانی قادر خواهند بود در پاسداشت مقام رفیع زنان و مادران بنویسند و آثار هنری بسازند. از زنان و مادران والامقام کشور که بهشت زیرپای آنها است برای تمام این کوتاهی‌ها و انحراف‌ها و نابخردی‌ها و ستم‌ها شرمنده‌ام، صادقانه و ارادتمندانه با قلم کوچکم، مقام بلند آنها را ارج می‌نهم و روز زن و مادر را با قلبم به آنها شادباش می‌گویم!

جعبه جادویی خواب است!

یادداشت

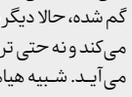

هدی محمدی
پژوهشگر ارتباطات

من از آنهایی هستم که وقتی همه از دوران افول تلویزیون حرف می‌زنند، سرم را بالا می‌گیرم و می‌گویم: «جنازه تلویزیون هم اثرگذاریش از همه رسانه‌ها بیشتره»! و این حرف را از روی علاقه و احساس نمی‌زنم. باور دارم که تلویزیون اثرگذارترین رسانه در بین رسانه‌هایی است که تاکنون در جوامع عمومیت پیدا کرده است. اما در این تعریف و ادعا یک چیز را جا می‌اندازم. تلویزیون برابر صدا و سیما نیست، رسانه بزرگتری است که صدا و سیما به‌عنوان یک نهاد رسانه‌ای فرهنگی از آن استفاده می‌کند. اما اگر بخواهیم با معنای عرفی صدا و سیما را برابر تلویزیون در نظر بگیریم، اوضاع خوب نیست! و برای حدس این وضعیت لازم نیست مخاطب حرفه‌ای تلویزیون، متخصص رسانه یا برنامه‌ساز باشیم. وضعیت برای همه مشهود است.

در این نوشتار قصد دارم به دلایلی که گمان می‌کنم در وضعیت امروز تلویزیون تأثیر دارند، بپردازم.

۱- جایگاه گمشده تلویزیون؛ رسانه ملی، رسانه رسمی، رسانه دولتی و به‌طور کلی رسانه‌ای که با بودجه عمومی کشور گردانده می‌شود جایگاهش درست بین مردم و حاکمیت است. به همان اندازه که مسئولیت دارد تریبون حاکمیت باشد تا با مردم حرف بزنند، موظف است که صدای مردم نیز باشد تا مطالبات‌شان را به گوش حاکمیت برساند. اتفاقی که مدت‌هاست در رسانه ملی رخ نمی‌دهد. در ارتباطات، مخاطب زمانی دست به مصرف یک رسانه می‌زند که صدای خود را در آن بشنود، تصویر خود را در آن ببیند و در نهایت در آن نماینده داشته باشد. وقتی این حس در مخاطب رسانه ملی ایجاد نمی‌شود به این معناست که جایگاه تلویزیون گم شده، حالا دیگر نه صدای مردم را به حاکمیت منتقل می‌کند و نه حتی تریبون تمام ارکان حاکمیت به‌حساب می‌آید. شبیه هیاهویی است که در آن هیچ صدایی شنیده نمی‌شود. البته حتی اگر در این هیاهو برنامه‌هایی چون «شیوه» تولید شود کسی آن را به حساب تلویزیون نمی‌نویسد. این «شیوه» است که دیده می‌شود. «شیوه» یک استثناست در برابر جریان تک‌صدای تلویزیون، استثنایی که عملکردش به پای تمام تلویزیون نوشته نمی‌شود.

۲- سرگرمی رسالت فراموش شده؛ تلویزیون رسانه سرگرمی است، مخاطبان برای گذراندن اوقات فراغت به سراغ این رسانه می‌روند. در حالی که رقبای تلویزیون هر روز دست به تولیدات سرگرم‌کننده‌تری می‌زنند تلویزیون با برنامه‌های «کارشناس‌زده» و «روانشناسی‌زده» و تولید سریال‌هایی که نسبت به تولیدات گذشته همین رسانه، جذابیت لازم را ندارند هر روز مخاطبی را که برای سرگرمی از این رسانه استفاده می‌کند از دست می‌دهد.

۳- رسانه پیام است؛ این جمله احتمالاً معروف‌ترین جمله دانشمند بزرگ ارتباطات مک لوهان است. معنای کلی این عبارت این است: هر رسانه مشخص می‌کند که چه پیامی در آن منتقل شود و هر پیام خود نشان می‌دهد باید در چه رسانه‌ای منتشر شود. ساعات زیادی از کنداکتور تلویزیون صرف تولید و پخش برنامه‌هایی می‌شود که بیشتر مناسب انتشار در فضای مجازی هستند نه رسانه ملی! چرا که در فضای مجازی مخاطب امکان انتخاب دارد و می‌تواند محتوایی را ببیند که با سویه‌های سیاسی او هم‌راستا باشد. اما تلویزیون رسانه‌ای برای مخاطبان با گرایشات مختلف سیاسی است و اگر قدرت تولید برای مخاطبان متکثر را ندارد نباید با تولید محتوای یک‌سویه و نادیده گرفتن بخش دیگری از مردم دست به ایجاد چرخه نارضایتی در بین مخاطبان بزند.

همان‌طور که در ابتدا گفتم، تلویزیون رسانه مهمی است. می‌تواند همه رسانه‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهد. می‌تواند جهت‌دهی کند و جریان بسازد، اما این امکانات بالقوه این رسانه است، امکانی که از آن استفاده نمی‌کند! تلویزیون هنوز قادر است برجسته‌سازی کند. هنوز می‌تواند برای جامعه اولویت خبری ایجاد کند اما مدت‌هاست قابلیت اقناعی خود را _به دلایلی که گفته شد و برخی دلایل دیگر_ از دست داده است. بهترین توپ ورزشی دنیا نمی‌تواند از کسی فوتبالیست بسازد، همان‌طور که بهترین مواد اولیه نمی‌تواند کسی را به آشپزی ماهر تبدیل کند. بالفعل کردن استعداد تلویزیون نیازمند شناخت این رسانه، شناخت جامعه، افکار عمومی و مخاطب است.

بناست که شنبه‌ها در ایران بنویسم، چند هفته آینده را درباره «خواب عمیق تلویزیون» خواهم نوشت.

عکس نوشت

این روزها تصویر زیبای زمستان و روزهای برفی در بسیاری از شهرهای کشورمان نمایان شده و حال و هوای زیبایی به وجود آورده اما در کنار آن برودت و سرمای شدید هوا موجب یخبندان شده. خبرگزاری مهر گزارش تصویری از یخ بستن آبشار گنج‌نامه منتشر کرده که شکل زیبایی زمستانی به خود گرفته است. آبشار گنج‌نامه در فاصله پنج کیلومتری شهر همدان واقع شده و با حدود ۱۲ متر ارتفاع یکی از زیباترین جاذبه‌های گردشگری استان همدان است. آبشار گنج‌نامه بیست و یکمین اثر طبیعی ملی است که توسط سازمان میراث فرهنگی در ۱۵ دی ۱۳۸۷ در فهرست میراث طبیعی ایران قرار گرفت. از دیگر آبشارهای زیبای همدان، می‌توان به آبشار پونه واقع در جاده پیست اسکی اشاره کرد.